

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

| مرحله‌ی آماده‌سازی فایل | | | |
|---------------------------|------------|----------|----------------------|
| تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی | ویرایش دوم | ذکر مآخذ | تصحیح و ویرایش اولیه |

سالک باید چگونه باشد (صفحه ی ۲۴۴ ف ۱ - ۲۴۴ ف ۲)

🌸 نگویند آنها رفتند ما هم می‌رویم. آنها گفتند، ما هم می‌گوییم. بگویند: آنها نرفتند؛ ولی ما می‌رویم. آنها نگفتند؛ ولی ما می‌گوییم. در راه خدا کسی سخن پیامبران را باور نکرد و راهشان را نرفت؛ ولی شما بروید.

تأکیدهای این چند جلسه در فرازهای مبحث سالک باید چگونه باشد، تازیانه‌های سلوک است که ما را به خود بیاورد. غالب افراد منتظرند تا راهی باز شود، کسانی آن راه را بروند بعد آنها گام در آن راه بگذارند. یا از طرف کسی سخنی گفته شود، اینها تکرار کنند. غالب ما متأسفانه این‌طوری هستیم؛ شهامت، شجاعت، جسارت، عزم و اراده برای اینکه آغازگر باشیم را نداریم. مرعوب جبریم. می‌ترسیم اگر حرفی متفاوت از حرف رایج بزنیم ما را هُو کنند، منزوی کنند. می‌ترسیم اگر رفتار و اقدامی متفاوت با آنچه که عرف می‌پسند و دیگران انجام می‌دهند، از ما سر بزنند در جامعه طرد شویم. بعضی‌ها به همین دلایل، جسارت آغازگر بودن را ندارند. می‌خواهند دیگران شروع کنند، آنها ادامه دهند؛ چشم به راهند. وقتی سخن از خوبی‌ها، تعالی و عروج بشر گفته می‌شود، اینکه انسان می‌تواند با چه قدم‌هایی چه گام‌های بلندی بردارد و چه راه‌های عظیمی طی کند افراد مرددند؛ بکنیم یا نکنیم. غالباً می‌ترسیم. می‌ترسیم جامعه نپسندد و ما را منزوی کند. می‌ترسیم

در این وادی ضرر کنیم. منتظریم کسی تجربه کند، نتیجه‌ی تجربه‌ی او را ببینیم، بعد قدم برداریم. در حالی که مؤمن، سالک الی‌الله، دوست اهل‌بیت علیهم‌السلام پیرو مسیر ائمه‌ی اطهار پیشگام، پیشتاز و به اصطلاح بچه‌های جبهه و جنگ، خط‌شکن است. آغازگر است. در احادیث مکرر تأکید شده که اگر کسی سنت حسنه‌ای را برای نخستین بار پایه بگذارد، پاداش آن کار به او داده می‌شود. معادل پاداش همه‌ی کسانی که در آینده در انجام آن عمل نیک به او اقتدا می‌کنند، برای کسی که آغازگر بود نوشته می‌شود. «مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً، فَلَهُ أَجْرُهَا وَ أَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا»^۱ باید به خودمان غالب شویم. اگر واقعاً این حقایق را باور کردیم چرا تردید داریم؟ چرا این دست و آن دست می‌کنیم؟ اگر باور نداریم، خودمان را بی‌خودی معطل نکنیم و اگر باور کردیم چرا در موقع اقدام تردید می‌کنیم؟ اگر پوشالی بودن و قائم به خیال بودن عالم را باور کردیم، عالم را دارالغرور می‌دانیم، باور داریم که این دارالقرار نیست، جاودانی، باقی و ماندگار نیست، چرا این‌قدر گذشتن از چیزهای خیالی عالم برای ما سخت است؟ نگران آبرو، پست و مقام، جاهت و محبوبیت‌مان هستیم؛ نگران دارایی، سلامتی و حتی جانمان هستیم، گفت:

من نمی‌گویم سمندر باش یا پروانه باش گر به فکر سوختن افتاده‌ای مردانه باش

اگر قبول و باور کردیم چرا این‌قدر در زندگی سُستیم؟! به تعبیر قرآن کریم البتّه من ادب می‌کنم این تعابیر را برای دوستان اهل‌بیت به کار ببرم، به خودم می‌گویم: «مُذَبِّدَيْنَ بَيْنَ

^۱ کلینی، کافی، ج ۵، ص ۹ و طوسی، تهذیب‌الاحکام، ج ۶، ص ۱۲۴ و ابن‌شعبه‌ی حرانی، تحف‌العقول، ص ۲۴۳.

ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ»^۲ بین دنیا و آخرت، بین خدا و دنیا مردّد است. نه این ور نه آن ور، چند لحظه این طرف چند لحظه آن طرف، چرا یک‌سره با خدای خودمان کار نمی‌کنیم؟ چرا یک‌سره با خدای خودمان معامله نمی‌کنیم؟ اگر باور کردیم و قبول داریم چرا این قدر مردّد هستیم؟! باور آثاری دارد. آثار باور عمل و اقدام است. در دستگاه خدا ادّعا و سخن‌گراف نمی‌خرند. به تعبیر امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام در نهج البلاغه نقل شده است: «لَا يُدْعَى اللَّهُ عَنْ جَنَّتِهِ» خدا در مورد بهشت از کسی خدعه نمی‌خورد «وَلَا تُنَالُ مَرْضَاتُهُ إِلَّا بِطَاعَتِهِ» و به رضای الهی جز از راه انجام طاعت خدا نمی‌شود رسید. با ادّعا؟ فرمود: «أَفَيْهَذَا ثَرِيدُونَ أَنْ تُجَاوِزُوا اللَّهَ فِي دَارِ قُدْسِهِ وَ تَكُونُوا أَعَزَّ أَوْلِيَائِهِ عِنْدَهُ»^۳ آیا با این رفتارها انتظار دارید که در مجاورت الهی، در دار قدس پروردگار جایگاه پیدا کنید؟ «و تَكُونُوا أَعَزَّ أَوْلِيَائِهِ عِنْدَهُ» و عزیزترین اولیاءالله نزد خدا باشید، با این رفتار؟! با این عملکرد؟! هر چیزی لوازم و مقتضیاتی دارد. برای رسیدن به هر چیزی کاری باید انجام داد. با آرزو و آمانی به جایی نمی‌شود رسید. پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «الْأَحْمَقُ مَنْ أَتْبَعَ نَفْسَهُ هَوَاهَا وَ تَمَتَّى عَلَى اللَّهِ الْجَنَّةَ»^۴ کسی که در زندگی از هوای نفس خود تبعیت می‌کند؛ اما از خدا آرزوی بهشت دارد، احمق است. باید تکلیف خود را روشن کنیم، اگر باور داریم، بسم‌الله پا به میدان بگذاریم و اگر باور نداریم روی باور خودمان کار کنیم. تصمیم خودمان را بگیریم، خودمان را از اینجا مانده و از آنجا رانده نکنیم. فرمود اخسرين اعمال کسانی هستند که «الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي

۲. سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۴۳.

۳. مجلسی، بحار، ج ۳۴، ص ۸۹ و ج ۱۰۰، ص ۱۰۸ و شریف‌الرّضی، نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۲۹.

۴. هاشمی‌خوبی، منهاج‌البراعة فی شرح نهج‌البلاغه، ج ۶، ص ۲۳ و ورام‌بن‌ابی‌فرس، مجموعه ورام، ج ۱، ص ۲۱۵.

الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا»^۵ تباه کردن فرصت و موقعیت است. یک چشم به هم زدن است، تعارف ندارد. همه در نود و شش سالگی با عمر پر برکت آن بزرگوار از دنیا نمی‌روند. برای هر یک از ما یک چشم به هم زدن است و هر لحظه شاید میلیون‌ها و میلیارد حادثه در سیستم عصبی، مغز و کل بدن ما اتفاق می‌افتد، کافی است یکی از آنها دچار اختلال شود، تمام! من متخصص نیستم، برادرانی که پزشکی خواندند می‌دانند، هر لحظه ما در آغوش مرگیم. هر لحظه ممکن است، لحظه‌ی آخر باشد؛ بنابراین تصمیم خودمان را بگیریم. اگر درستی راه را باور داریم، چرا منتظریم دیگران بروند؟ چرا خودمان شروع کننده نباشیم؟ فرمود در راه خدا کسی سخن پیامبران را باور نکرد، خیلی‌ها گفتند «آمَنَّا» ادعای ایمان کردند؛ اما قرآن محکم ایستاد و فرمود «آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ»^۶ بگو شما ایمان نیاوردید، بگوئید ما تسلیم شدیم. یا تسلیم قدرت حکومت اسلامی یا تسلیم جو اجتماعی شدید. «وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ» هرگز ایمان در دل‌های شما وارد نشد. هر چیزی اثری دارد؛ از عرق‌های پیشانی فرد می‌شود فهمید که او تب کرده است. انسانی که تشنه است، از لب‌های خشکیده‌اش می‌شود فهمید که تشنه است. اگر ایمان در باطن ماست آثارش کجاست؟ همان داستان مولانا: از شتر پرسیدند از کجا می‌آیی؟ گفت: از حمام گرم کوی تو. گفت: خود پیدا است از زانوی تو. این زانوی کبره و پینه بسته‌ی کثیف تو خوب نشان می‌دهد که از حمام گرم کوی من می‌آید. اگر ایمان و باور در قلب است، آثارش باید بیرون بزند. اگر آثاری بیرون ندارد،

^۵ سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۱۰۴.

^۶ سوره‌ی حجرات، آیه‌ی ۱۴.

نشان می‌دهد درون هم خبری نیست؛ با خیال، خودمان را مشغول کرده‌ایم. ظاهراً خیلی‌ها دنبال پیغمبرها راه افتادند «يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا»^۷ به ظاهر فوج فوج وارد دین خدا شدند؛ اما به حقیقت چند نفر دنبال پیغمبرها راه افتادند؟ دنبال پیغمبر خودمان چند نفر راه افتادند؟ «ازتدّ التّاس بعد النّبيّ [رسول] إلا ثلاثة [أو أربعة]»^۸ سه یا چهار نفر راجع به عمّار فرمودند: «جاء حَيْضَةً»^۹ سه نفر؛ سلمان و ابوذر و مقداد بودند. عمّار هم درنگ کرد، دوباره برگشت. «و قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِي الشّكُورُ»^{۱۰} «قَلِيلٌ مِنْهُمْ»^{۱۱} خودمان را بازی ندهیم. اگر واقعاً باور کردیم، بسم‌الله پا در میدان معامله با خدا و اولیای خدا بگذاریم؛ اما اگر می‌خواهیم هم این طرف و هم آن طرف را داشته باشیم، هر دو طرف را از دست داده‌ایم. ان‌شاءالله خدا توفیق دهد این روحیه را پیدا کنیم؛ خط‌شکن و آغازگر باشیم. گام در مسیر بندگی و عبودیت حق، طاعت و فرمانبری حق در شرایطی بگذاریم که هیچ رهرویی ندارد. ما مدّعی پیروی امیرالمؤمنین عليه السلام هستیم. حضرت، اسبق در اسلام و ایمان است. اهل بیت عليهم السلام السابقون السابقون هستند. آنها نایستادند تا کسی برود بعد آنها دنبالشان

^۷ سوره‌ی نصر، آیه‌ی ۲.

^۸ هاشمی‌خوبی، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة، ج ۱۲، ص ۵۶ و مجلسی، روضة المتّقین، ج ۴، ص ۲۱۸ و مجلسی، بحار، ج ۳۴، ص

۲۷۴.

^۹ مجلسی، بحار، ج ۲۲، ص ۴۴۰ و مفید، الاختصاص، ص ۱۰.

^{۱۰} سوره‌ی سبأ، آیه‌ی ۱۳.

^{۱۱} سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۶۶.

بروند. دوست، شیعه و دنباله رو اهل بیت علیهم السلام هم باید از آنها الهام بگیرد، باید بویی از آنها بدهد. گفت:

شیر را ماند همی بچه به او تو به پیغمبر چه می مانی بگو

زیارتی راجع به شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام است که عبارتش برای حضرت خضر علیه السلام است. نقل شده است روز شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام، خضر علیه السلام در خانه ی حضرت آمد. کسی این پیرمرد را نمی شناخت، ایستاد و سوگنامه ی زیبایی سرود. در مفاتیح الجنان وجود دارد. خضر آنجا به همین نکته ها تصریح می کند. وقتی همه دهان ها را بسته بودند و جرأت نمی کردند چیزی بگویند، یا علی تو سخن گفتی. وقتی همه ترسیده و فرار کرده بودند، یا علی تو به میدان شتافته بودی. وقتی مولای ما امیرالمؤمنین علیه السلام است بسم الله چرا می ترسی؟ قرار است چه چیزی از دست بدهی. اگر قبول داریم همه ی عالم خواب و خیال و رؤیاست، در یک چشم به هم زدن انسان از این خواب بیدار می شود و هیچ خبری از این عالم نیست.

وز خیالی صلحشان و جنگشان از خیالی نامشان و ننگشان

همه اش یک خیال و تصوّر است، این ما را در راه بندگی خدا نگه داشته است؟ می ترسیم دنیايمان را از دست بدهیم، حالا دنیا با هر جلوه ای که دارد؛ راحت و لذت و شهرت، می ترسیم از دست بدهیم. انبیاء و ائمه دوستان و یاران واقعی شان خیلی محدود بود. هر یک اگر سه چهار تا داشته باشند، حضرت اباعبدالله علیه السلام در تمام ائمه فوق العاده است و هفتادودو نفر دارد. بقیه ی ائمه دو، سه و چهار نفر اگر می داشتند. قرآن فرمود: «یا حَسْرَةً

عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ»^{۱۲} حسرت بر این بندگان! که هیچ پیامبری نیامد مگر او را به سخره گرفتند، مسخره و استهزاء کردند. فکر نکنید این استهزاء فقط از طرف مشرکین و کفار بود؛ بلکه از همان‌هایی که به ظاهر ادعای ایمان کردند هم بود. با دین خدا بازی می‌کنیم، تعارف ندارد. بچه که بودم، در ماه محرم نوحه‌ای می‌خواندند. با کلام الله بازی می‌کنی؟ حالا با کلام الله بازی می‌کنیم؛ می‌خوانیم، حفظ می‌کنیم، مسابقات حفظ و قرائت و تجوید شرکت می‌کنیم؛ مثل من پشت میکروفن می‌نشینید و حرف می‌زنید، کو نتیجه‌ی عملش؟ آثارش کو؟ اگر قلب ما نور را پذیرفته و قرآن وارد وجود ما شده است چرا وجود ما نورانی نیست؟ این ظلمت خُلق، فکر، روحیات، رفتار، گفتار و احساس از کجاست؟ خدا توفیق بدهد با خودمان راست باشیم، با خودمان تکلیفمان را یک طرفه کنیم، یا رومی روم یا زنگی زنگ، آن وقت ببینیم چه اتفاق‌هایی خواهد افتاد. هی اینجا نشستیم، بینابین هستیم. نه از این طرف چیزی گیرمان می‌آید نه از آن طرف، دائم اعتراض داریم، با خدا دعوا داریم که خدایا این همه سال نماز می‌خوانیم، روزه می‌گیریم و عبادت می‌کنیم! آثارش کو؟ اگر نماز، نماز باشد دو رکعت کافی است که عبد را به جایی که در حدِّ سیر ممکن الوجود است برساند. «الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ»^{۱۳} قصه نیست؛ نماز ما نماز نیست. قبله‌ی ما هنوز یکی نشده، باید یکی شود.

با دو قبله در ره توحید نتوان رفت راست یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن

^{۱۲}. سوره‌ی یس، آیه‌ی ۳۰.

^{۱۳}. محدث‌قمی، سفینة البحار، ج ۲، ص ۲۶۸.

هنوز مشرکیم، باید یکی شویم. یکی که شد، خواهید دید قصه نیست؛ همه‌ی آنچه وعده داده شده، همه حق است. دلیلش هم همین اولیای خدا که رفتند و رسیدند. ما که نرسیدیم باید برگردیم ببینیم خودمان چه مشکلی داریم.

🌸 در دنیا هر کاری برای دیگران از دستت بر می آید فرو گذار نکن؛ اقلّاً با اخلاق خوب و روی خوش از دیگران احوالپرسی کن، برای دیدار با فقرا به خانه‌شان برو، در هر مرتبه و جایی که هستی نگاه کردن به زیر دست عبادت است. به ایمان هم که رسیدی، زیر دست‌هایت را با محبت نصیحت کن. هم از آنچه از دنیا داری، بی نظر انفاق کن و هم از آنچه از آخرت و اخلاق پسندیده داری، بی نظر بذل و بخشش کن. اگر چنین کنی، خواهی دید نماز و عبادات هم بزرگ می‌شود.

(۲۰:۱۶)

این هم از آن کلیدهای بزرگ گشایش و فتوحات ظاهری و باطنی است. کسی بخواهد راه دنیایش باز شود، راهش همین است. کسی بخواهد در فضاهای معنوی و اخروی هم راهش گشوده شود و فتوحات قلبی پیدا کند، راهش همین است. چون «کَمَا تُدِينُ تُدَانُ»^{۱۴} هر طور رفتار کنی، همان‌طور با تو رفتار می‌شود. این از درر احادیث است، هم به صورت حدیث قدسی نقل شده هم از پیغمبر ﷺ و ائمه علیهم السلام رسیده است: «کَمَا تُدِينُ تُدَانُ» همان‌گونه که رفتار کنی، با تو رفتار می‌شود. اگر به زیر دست رسیدی، بالا دستی‌ها هم به تو می‌رسند. دنیایی رسیدی، دنیایی به تو می‌دهند. آخرتی رسیدی، آخرتی به تو

^{۱۴}. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۳۸ و صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۲۱ و صدوق، امالی، ص ۴۲۰.

می دهند. انسان کمی دستش داخل جیبش برود و از آنچه دارد خرج کند. «مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ»^{۱۵} هر چه روزی کردیم، انفاق کند؛ پول روزی کردیم، از پولش بدهد. گاهی می‌لنگیم. زورمان به خودمان نمی‌رسد، از پولمان بگذریم. آن داستان یادتان است، طرف الاغی داشت. خیلی خسیس بود، به الاغ کاه و یونجه نمی‌داد. الاغ از گرسنگی مرد. بالای سر الاغش نشسته بود و های‌های گریه می‌کرد. یکی به او رسید و گفت: رفیق چرا گریه می‌کنی؟ گفت: الاغم مرده است. گفت: اینکه که کاری نداشت کمی یونجه و کاه به او می‌دادی. گفت: آن قدر هم دوستش نداشتم که کاه و یونجه به او بدهم؛ ولی برایش گریه می‌کنم. پناه بر خدا که گاهی انسان این‌طوری باشد؛ سختش باشد از آنچه دارد، انفاق کند «مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» خدا پول و مقام، محبوبیت و آبرو بین مردم داده، انفاق کن، خرج کن. خرج نکنی انسان می‌میرد و همه رفته و تمام است، خرجش کن. آبرو را برای چه نگه داشتی؟ مواظبی آبرویت نریزد، آبرو را به تو داده‌اند که در راه خدا و اولیاء خدا بریزی، در راه خدا و خدمت به خلق خدا بریزی. برای چه این آبرو را نگه داشته‌ای؟ نکنند آبرویم بریزد، فردا به پرستیژ علمی‌ام لطمه بخورد، به جایگاه اجتماعی‌ام آسیب وارد شود. یکی از آثار باورمندان به قرآن و کسانی که از هدایت قرآن بهره می‌برند، همین است؛ غیر آیات اول سوره بقره «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ»^{۱۶} متقین چه کسانی هستند؟ یکی از علائمشان این است که هر چه روزیشان کردیم، انفاق می‌کنند. علم و معرفت روزی کردیم، انفاق می‌کنند. خلق خوشی روزی کردیم، خرج می‌کنند و با مردم خوش اخلاقی

^{۱۵}. سوره بقره، آیه ۳ و سوره انفال، آیه ۳.

^{۱۶}. سوره بقره، آیه ۲.

می‌کنند. از هر چه به آنها دادیم انفاق می‌کنند. بنابراین در دنیا هر کاری برای دیگران از دستت بر می‌آید فرو گذار نکن. بعد انسان حسرتش را می‌خورد. مکرر بوده دوستانی که مسؤولیت‌هایی داشتند، روزهای اولی که به مسؤولیت رسیدند، سری به ما زدند، احوالی از ما پرسیدند، مکرر به این عزیزان گفتم: همیشه اینجا نیستی، الان که از دستت بر می‌آید، کاری بکن. بدان اگر این کار را نکردی، فردا تو را از این پست بر می‌دارند؛ اما حسرتش را خواهی خورد؛ بنابراین مراقب باش. آنچه خدا به تو داده، هزینه کن، برای کی نگه می‌داری؟ در دنیا هر کاری برای دیگران از دستت بر می‌آید فرو گذار نکن؛ اقلأ با اخلاق خوب. ممکن است بعضی از دوستان بگویند ما دانشجوییم، چیزی نداریم انفاق کنیم، آس و پاسیم؛ ششمان گرو هفتمان است، با اخلاق خوب و روی خوش که می‌شود. فرد با اخلاق خوب و روی خوش با افراد ضعیف‌تر برخورد کند. به کسانی که خود را محروم‌تر و کوچکتر می‌دانند سری بزند. لازم نیست همیشه پول ببرد. بعضی‌ها وقتی پول ببری اذیت می‌شوند. همین‌که پهلویش بنشیننی، زنده می‌شود. خدا توفیق دهد شخص پهلوئی انسانی که خود را هیچ نمی‌شمارد و خود را کوچک تلقی می‌کند، بنشیند. بگوید آمده‌ام منزل شما یک چای بخورم. خواستی بدهی بعداً ببر بده، الان برو و بگذار زنده شود. بگو آمدم چای بخورم، ببین چگونه زنده می‌شود. وقتی ببیند به حسابشان آوردی، اینها را زنده کردی؛ ببین بالایی‌ها با تو چه می‌کنند؟ شب در خانه بنشین و تحویل بگیر. وقتی صبح انسانی را این طوری زنده کردی، شب که سر سجاده نشستی، ببین چه کسانی برای دیدار تو می‌آیند. برای دیدار فقرا به خانه‌شان برو. چقدر ما برای این کار موقّقیم. در بستگان افرادی هستند که از نظر امکانات مالی ضعیفند، یا نه از مؤمنین مردمی هستند

که در شهر و دیارمان تهیدستند. افرادی که کسی به آنها سری نمی‌زند، خدا توفیق دهد، کنارشان بنشینیم، دستی بر سر این بچه بکشیم، شوخی با آن یکی بکنیم، گفتگویی کنیم، خدا می‌داند این انفاق، بیشتر از میلیاردها پول انفاق می‌ارزد و اینها را احیاء و زنده می‌کند. افرادی که در خود فرو رفتند، پلاسیده شدند، احساس می‌کنند کسی آنها را به حساب نمی‌آورد، به بازی نمی‌گیرد، اهمیتی به بود و نبودشان نمی‌دهد، وقتی فردی که تشخیص دارد و با آنها می‌نشیند، روی همان پلاشان می‌نشیند و در همان استکان و نعلبکی کثیفشان چای می‌خورد، این کار را که می‌کند خدا می‌داند از بالا با او چه می‌کنند! به ایمان هم که رسیدی زیر دست‌هایت را با محبت نصیحت کن. در مدارج معنوی و مراتب ایمانی هم همین است. اگر خدا به تو توفیق داد حال خوشی داری، تقوای قشنگی داری، توفیق انجام طاعات و عبادات داری، مراعات احکام‌الله را می‌کنی به فردی رسیدی که پایین‌تر از توست؛ مثلاً ظاهرش با موازین شرعی جور در نمی‌آید، ایمان و تقید محکمی ندارد، می‌خواهی از بالا با تو خوب رفتار کنند، با اینها خوب رفتار کن. خواستی نصیحتش کنی با محبت باشد. نکند خدای نکرده با امر و نهی و تشر زدن باشد که امر به منکر می‌شود. در روایات داریم در آخرالزمان امر به منکر و نهی از معروف می‌کنند. فکر نکنید؛ داد می‌زنند و می‌گویند که شراب بخورید، آب نخورید. نه! طوری امر به معروف می‌کنند که طرف را از هر چه معروف، منزجر می‌کنند. طوری نهی از منکر می‌کنند که طرف را از هر چه نهی از منکر، متنفر می‌کنند. امر به معروفشان اثر عکس می‌گذارد. نیش می‌زنند، طرف را می‌چزانند. طرف را جلوی دیگران به اسم امر به معروف و نهی از منکر له می‌کنند، خوردش می‌کنند؛ مثلاً دارند امر به معروف می‌کنند. این امر

به منکر است، امر به معروف نیست. این همانی است که در آخرالزمان اتفاق می‌افتد. لذا اگر خدا قدرتی داد که می‌توانی با او بنشینی، با او بنشین. شاید اول امر خود فرد هنوز محکم نشده، نمی‌تواند بنشیند. ممکن است خودش آسیب ببیند؛ اما اگر خدا توفیق داد به جایی رسید، ثباتی پیدا کرد، حتی با این بی‌نماز هم بنشیند، او زیر دست توست. خدا به تو سرمایه‌ی معنوی داده به او نداده، با او بنشین آن وقت قشنگ با صمیمیت و محبت، کم‌کم او را راه می‌اندازی. از همین سرمایه‌ایی که در وجودت هست به او می‌دهی. طعم شیرین معنویت و ایمان را کمی به ذائقه‌ی او می‌رسانی. او هم کم‌کم خوشش می‌آید و دنبال تو راه می‌افتد. خدای نکرده نکند با عجب، غرور و تکبر با افرادی که ظاهرشان کمی قشنگ نیست بنشینیم. خدا لطف کرد سی و چند سال سر کلاس‌های مختلف در دانشگاه‌ها بودم. همین دیشب یکی زنگ زد. فردی بود که جلسه‌ی اول که سر کلاس رفتم، ظاهر زننده و عجیب و غریبی داشت، در دانشگاهی که خودش گل و بلبل است و قیافه‌های عجیب و غریب زیاد دارد. داستان مفصلی دارد. کاری نداشت که همان جلسه‌ی اول با یک برخورد تند او را رد کنم برود؛ اما خدا لطف کرد یک ترم با او کلاس را گذراندم. وسط ترم آمد درسش را حذف کند، گفتم: دخترم چرا می‌خواهی درس را حذف کنی؟ گفت: مادرم در فلان شهرستان است و سرطان گرفته ناگزیرم آخر هفته به شهرمان بروم و کمکی به آنها بدهم. نمی‌رسم تحقیقی را که شما دادید انجام بدهم. آمده‌ام درس را حذف کنم. فکر کنید آدمی با این قیافه، گفتم: با حذف موافقت نمی‌کنم، شما یک نفر از تحقیق معافی. بعد او را نشاندم یک ساعت برایش صحبت کردم، به او آرامش دادم. خیلی نگران بود که اگر مادر از دنیا برود من چه کنم؟ مادر چه کند؟ خانواده چه کند؟ با

محبت، آرامش کردم. آن ترم درس را گذراند و تمام شد. تا آخر ترم همان قیافه و آرایش عجیب و غریب را داشت. ترم اول مرا نمی‌شناخت، قاعدتاً تصادفی از کلاس من درس را گرفته بود. ترم بعد یک درس دیگر را خودش با کلاس من گرفت. این انتخاب آگاهانه بود. آن ترم هم گذشت و قیافه همان قیافه بود. نمره‌ی قبولی هم از هر دو درس گرفت. دو سه ترمی دیگر او را ندیدم. یک روز زمستان که هوا زود تاریک می‌شد، ساعت هفت شب من از دانشکده می‌خواستم منزل بیایم، آمدم همکف، در همان حال ورودی، خانمی دوان دوان پیش من آمد. استاد کجایی؟ من شما را ندیدم این همه دم اتاقتان آمدم. گفتم: دخترم من که هستم، برنامه‌ی کلاس را هم پشت در اتاقم چسبانده‌ام. با من چه کار داری؟ زد زیر گریه و گفت: استاد من می‌خواهم عوض شوم، از خودم کلافه‌ام. به او گفتم به تو تبریک می‌گویم. گفت: ولی من می‌ترسم، شما می‌دانید من با این قیافه و آرایش در دانشگاه چه تیپ رفقای دارم. اگر قیافه‌ام را عوض کنم، همه‌ی آنها مرا هُو می‌کنند، بایکوتم می‌کنند. به او گفتم: مطمئن باش اگر این کار را بکنی آنها به دیده‌ی غبطه به تو نگاه خواهند کرد. شاید به ظاهر چهار روز مسخره‌ات کنند؛ ولی بعداً با استقلال شخصیتی که داشتی و علی‌رغم این همه مسخره کردن آنچه درست است را انتخاب کردی، به دید احترام به تو نگاه خواهند کرد. آن شب یک ساعت با او صحبت کردم و رفت. دو هفته بعد در اتاقم را زدند. گفتم: بفرمایید. دیدم این خانم وارد شد، یک مانتوی بلند تا روی پاهایش، یک مقنعه‌ی قشنگ که فقط قرص صورتش پیدا بود. سلام کرد و گفت: استاد این چیزی نیست که من می‌خواهم، این قدم اول بود. دو سه هفته بعد با چادر و مقنعه آمد. این خانم نماز شب خوان و اهل معنویت شد. بعد از سال‌ها هنوز

ارتباطش با من محفوظ است. بچه‌دار شد، تلفنی من در گوش بچه‌اش اذان و اقامه خواندم. خدا عنایت کرد و شوهر خوبی نصیبش کرد. الان در شهر خودش زندگی می‌کند. گاهی زندگی می‌زند و احوالی می‌پرسد. کاری نداشت انسان طرد کند، باور کنید قیافه به قدری زننده بود که تحملش خیلی سخت بود؛ ولی خدا عنایت کرد و احیاء شد. خدای نکرده انسان با عجب، غرور و تکبر برخورد کند و ردش کند، که تو آدم نیستی و جهنمی هستی چه به دست می‌آید؟ این کار را کردی، فردا از بالا با خودت این کار را می‌کنند. بعد توی سر خودت بزن که چرا من هرچه داد می‌زنم صدایم به جایی نمی‌رسد؟ در ایمان هم با فردی که پایین دست توست طوری رفتار کن که دوست داری با تو از بالا رفتار کنند. در بحث اعتقادات کتاب سرحق حدیثی نقل کرده‌ام: طرف خدمت حضرت رسید و عرض کرد؛ بعضی‌ها چنین اعتقاداتی به خدا دارند. حضرت به سجده افتادند و فرمودند: سبحان الله، خدا از این حرف‌ها منزّه است. بعد عرض کرد: ما می‌توانیم اینها را نفی و طرد کنیم؟ حضرت پرسیدند؟ اینها ما را دوست دارند؟ گفت: بله. حضرت فرمودند: به هیچ وجه اجازه ندارید آنها را نفی کنید. شما نباید آنها را به خاطر اعتقادات جاهلانه نفی کنید. خیلی از عقایدی که تو داری، از دید من جاهلانه است. اگر تو بخواهی او را طرد کنی، من هم باید تو را طرد کنم. حضرت فرمودند: اینکه چیزی نیست، خیلی حقایق را خدا دارد که ما اهل بیت نداریم، خدا باید ما را از در خانه‌اش طرد کند؟ به ایمان که رسیدی زیر دستانت را با محبت نصیحت کن. همین که دوستت داشته باشد، خودش نصیحت است. لذا اهل بیت تأکید کردند، خیلی دنبال این نباشید که با حرف زدن دیگران را به راه بیاورید. طوری رفتار کنید تا دیگران دوستتان داشته باشند. وقتی دوستت

داشت، می‌فهمد این انسان چرا این قدر دوست داشتنی است. می‌گوید: این فرد را امام صادق علیه السلام تربیت کرده است، می‌گوید حالا که این طوری است، قربان امام صادق علیه السلام بروم. «**كُونُوا دُعَاةَ النَّاسِ بِغَيْرِ السِّنِّكُمْ**»^{۱۷} بدون زبان، محبت تو نصیحت است. همین که به او محبت می‌کنی، چه کسی به او محبت می‌کند؟ یک انسان مذهبی و پایبند به احکام. محبت، محبت می‌آورد. «**جُبِلَتِ الْقُلُوبُ عَلَى حُبِّ مَنْ أَحْسَنَ إِلَيْهَا**»^{۱۸} پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: قلب‌ها بر اساس محبت به کسی که به او خوبی می‌کند سرشته شده است. وقتی به او خوبی کردی، تحویلش گرفتی، به او احترام گذاشتی، برخورد محبت آمیز به او داشتی، تو را دوست خواهد داشت. وقتی تو را دوست داشت راه و رویه و مکتب تو را دوست خواهد داشت. پس هم از آنچه از دنیا داری بی‌نظر انفاق کن و هم از آنچه از آخرت و اخلاق پسندیده داری بی‌نظر بذل و بخشش کن. اگر چنین کنی، خواهی دید نماز و عبادات هم بزرگ می‌شود. می‌دانید زکات هم پاک می‌کند و هم رشد می‌دهد. زکات دو کارکرد دارد. زکات مال، مال شخص را پاک می‌کند، زیاد هم می‌کند، برکت ایجاد می‌کند. «**زَكَاةُ الْعِلْمِ نَشْرُهُ**»^{۱۹} زکات علم هم بزرگ است، فرد بتواند زکات علمش را بدهد. خدا عنایت کرد بعضی از دوستان از روزی که جلسه را شروع کرده‌ایم، حضور داشته‌اند. سال‌ها قبل هم در دانشگاه با هم آشنا بودیم. این همه شنیدیم، قطعاً انصاف ما اجازه نمی‌دهد دیگرانی را که دوست داریم، از این حرف‌ها بی‌خبر بگذاریم. انسان منتقل می‌کند، به دیگران یاد

^{۱۷}. مجلسی، بحار، ج ۶۷، ص ۳۰۹ و طبرسی، مشکاة الانوار فی غرر الاخبار، ص ۴۶.

^{۱۸}. ابن شعبه‌ی حرانی، تحف العقول، ص ۳۷ و صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۸۱ و مجلسی، بحار، ج ۷۴، ص ۱۴۰.

^{۱۹}. محدث‌نوری، مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۴۶ و لیبی‌واسطی، عیون‌الحکم و المواعظ، ص ۲۷۶.

می دهد. وقتی به دیگران آموختی، در خودت برکت می کند. هر بار که این را برای دیگران می گویی، یک مرتبه فهمت از آن مطلب عمیق تر می شود و هم آن مطلب به لایه های عمیق وجودت نفوذ پیدا می کند و باورت محکم تر می شود. اینکه من دوست داشتم و هر ترم سر کلاس درس می دادم در وهله ی اول خودم ذکر می گفتم. حالا دیگران ذکر گفتن مرا گوش می دادند؛ نوش جانشان. من اول برای خودم تکرار می کردم که یادم نرود. همین الان هم برای خودم می گویم. هر بار که می گویم فهم خودم عمیق تر می شود و هم تکرار و تلقین مکرر به خویشتن سبب تقویت باور و یقین است. بنابراین زکات مال واجب است. آنچه یاد گرفتید را به دیگران یاد بدهید؛ منتها طوری بدهید که عکس، عمل نکند. قشنگ، لطیف و زیبا باشد. دوستانی که در این جلسه هستند خدا لطف کرده محال است آن طوری امر به معروف و نهی از منکر از آنها سر بزند. همان طوری که خدا با محبت آنها را داخل تور انداخت. آنها هم با محبت تور می اندازند و افراد را می گیرند و می آورند. اگر این کار را کردیم و زکات مال، علم و ایمان را دادیم، رشد می کنیم. «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ»^{۲۰} به برّ و نیکی نائل نمی شوید مگر اینکه از آنچه دوست دارید، انفاق کنید. از آنچه دوست داری، مخصوصاً انفاق کن. وقتی به چیزی محبت داری، آن را برای خدا می دهی، محبت هم همراه او پهلوی خدا می رود. انفاق که می کنی «مِمَّا تُحِبُّونَ» انفاق کن. ببین چه چیزی دوست داری؟ از دوست داشتنی های توده نه از اضافه ها و چیزهایی که می خواهی دور بیندازی بعد به او منت می گذاری که به تو بخشیدم. جایت را تنگ کرده

^{۲۰}. سوره ی آل عمران، آیه ی ۹۲.

بود، دنبال کسی می گشتی که از سر خودت باز کنی. نه، ببین در زندگی چه چیزی داری که خیلی دوستش داری، آن را بده، دلت هم همراه او پیش خدا می رود. آن وقت نماز، نماز می شود. سر سجاده هم که آمد، نمازش نماز است، عبادتش عبادت است.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ